

از کوه تاریگزار *

(۲)

اذا تم امر بدا نقصه ترقب زوالا اذا قیل تم ...
در آن زمان که رسی عاقبت به حد کمال
چو نیک در نگری در کمال نقصانی
سعدی

شاهزادگان کم کم از خشونتشان کاسته و بر زیباییشان افزوده می -
شود . علت هم دارد : سه چهار نسل که گذشت ، بر اثر اختلاط و امتزاج آنها
با دختران زیباروی و کنیزکان نازک بدن ، اولاد زیبا و خوش چهره پیدامی شوند ،
و شاهزاده خانمهای زیبا روی ، «نژاد اقوی» را به «نژاد اجمل» تبدیل
می کنند و حق تعالی کم کم خوی زن - به قول مولوی - اندر مرد می نهد ، و
آسایشگاه تبدیل به آرایشگاه می شود .

از همان صدر تاریخ که «دیا اوکوه» ، سرسلسله ماد ،
اعلامیه خشونت آمیز خود را صادر کرد و فرمان
داد که : «هیچکس به حضور شاه بار داده نشود ، و

تنها بوسیله وسیله ها و پیامبرانی ، مردم ، مطلب خود را بعرض او
برسانند و دیگر کسی حق خندیدن یا آب دهان به زمین انداختن در برابر
شاه را ندارد ...» سربازان دانستند که خشونت و جدی بودن جای شوخی
و سستی را گرفته است و باهمین روحیه بود که سربازان هوو خشنتر نوه او
توانستند دیوارهای هفت گانه نینوا را بشکافند و در برابر ارا بهائی که انسانها
و جانوران را زیر خود خرد می کرد ایستادگی کنند و کاخ تازه ساز و آشور -
بانی پال ، را ویران نمایند .

البته مردم نینوا در زمان آشور ازیر پال آخرین شاه آشور - که خود و خاندانش

را در محاصرهٔ مادیه‌ها سوخت. دیگر مردم عهد آشور بانسی پال نبودند . بلکه در لباس پادشاهان ایشان با سجاف و قلابدوئیهای ممتاز مزین بوده و اعیان ایشان گوشواره‌ها و دست بندها و کمر بندهای مختلف می‌داشتند ، غلاف شمشیر و خنجر ایشان مثبت بود . . . کرسیهای ایشان چوبی و پایه‌های آن از معدنیات (طلا) بود و غالباً آنها را با عاج ، مرصع می‌نمودند . . .^۳

اما همین اطرافیان دیا او کو نیز بعد از فتوحات بسیار و آوردن غنائم بی‌شمار تبدیل شدند به کسانی که مردان نشان شلوارهای قلاب دوزی شده می‌پوشیدند و زنان خود را با غازه و جواهر می‌آراستند و حنسی زین و برگ اسبان را نیز با طلا زینت می‌دادند ، قوم ساده‌ای که پیش از آن به چوپانی زندگی می‌کردند و از سوار شدن بر ارابه‌های خشنی - که چرخهایشان جز گرده‌های ناهموار بریده‌شده از تنهٔ درختان نبود - لذت می‌بردند ، اکنون کارشان آن بود که بر ارابه‌های گرانبها سوار می‌شدند و از مجلس جشنی به مجلس دیگری می‌رفتند .^۴

شلوار در بار زمان ایزد هاگ (استیاگس ، جانشین هوو خستر)
گلدوزی دارای قصور عالیه و باغها ۵ و شکارگاههای عریض و طویل مخصوصاً برای شکار مهیا شده بود - هزاران درباری و پیشخدمت و خادم بالباسهای فاخر سرخ و ارغوانی ، طوق‌ها و یاره‌های زرین و نیز انواع بازیها ، تفریحات ، همه قسم اسباب عیش و عشرت و لهو و لعب فراهم بود .^۶

البته تکلیف این سپاهیان «واکس زده» معلوم بود، اینان در حوالی ۵۵۰ ق.م (۲۵۰۰ سال پیش) در برابر سربازان یک مرد پارسی بنام کورش قرار گرفتند، نهالی که از شکم دختر خود استیاگس^۷ روئیده بود، یاسر بازی که به قول گزنفون «برای گرفتن جیرهٔ سربازی، در صف سپاهیان می‌ایستاد و هر سپاهی درین هنگام حق هر گونه اعتراضی به رفتار کورش داشته است»^۸ در برابر او قرار گرفت، یاسر بازی که وقتی کوروش پادشاه «طلاندوز» و «قارون صفت» لیدی در از مشاور خود در بارهٔ خصوصیات آنان سؤال کرده بود، با او گفته

بود: «تو با مردمی ستیزه می کنی که لباسشان از پوست حیوانات و غذایشان از چیزهایی است که زمین های کم حاصل به آنها می دهد، و هیچگاه به قدری که خواهند نخورند، این مردم در عمرشان هرگز مشروبى جز آب نیاشامیده اند، و انجیر و سایر مآ کولات شیرین را ندانند چیست؟»^۹

اما سر بازان مادی و سر بازان لیدی که چند سال قبل در برابر کوروش قرار گرفتند، غیر از این بودند و تنها يك نمونه آن، شلوارهای گلدوزی سر بازان ماد بود، و بزودی ثابت شد که «قومی که افراد آن شلوارهای گلدوزی ظریف در بر کنند، در میدان جنگ قادر به دفاع از افتخارات خود نخواهند بود»^{۱۰}

سر بازان لیدی هم که معلوم بود در چه محیطی پرورش یافته بودند. شهر سارد پایتخت لیدی چندان غرق تجملات و تمیشات بود که هیچ مسکری نبود که خورده نمی شد و هیچ منکری نبود که کرده نمی شد تا آنجا که «قبر آلیات پدربادشاه لیدی را پیشه وران و فواحش لیدیه ساخته بودند، روی مقبره پنج ستون بود، هر ستون کتیبه ای داشت که معین میکرد چقدر از مخارج را کدام صنف داده، و از حساب معلوم می شد که صنف فواحش بیش از همه داده است! کلیه فحشاء در لیدیه خیلی متداول بود، دختران لیدی عموماً به فحشاء می پرداختند و ... پدران لیدی باتن دختران خود تجارت می کردند»^{۱۱} و دختران از راه روسی-گری جهیزیۀ خود را فراهم می آوردند^{۱۲} و ظاهراً از همین پولها بود که کرزوس توانسته بود يك مجسمۀ شیر را از طلا به وزن ده تالان (حدود ۹۰ من) بسازد و به معبد دلف یونان هدیه دهد که آپولون او را کمک کند، اما معلوم بود که با این نیازها خانۀ خدارا نمی شد آبادان کرد!

البته با پایه ای که سپاهیان کوروش ریختند، داریوش اول توانست برای مدتی ذرۀ جنگ را از تن بیرون کرده و شال تجارت را بدوش افکند و به سازمان دادن کشور پردازد، اما باز هم بر اثر فتوحات بسیار و غنائمی بشمار که بدست آمد، همان مردم اوایل دوران هخامنشی، تبدیل به کسانی شدند که «به زیبایی ظاهر خود می پرداختند و جهت آراستن صورت، غازه و روغن بکار میبردند و برای آنکه درشتی چشم و درخشندگی آنها نشان دهند سر مه-جاء، که ناگهان استعمال میکردند، به بدن تریس در میان آنان طبعۀ خاصی

بنام آرایشگران پیدا شد (کوسمیت یونانی) که کارشناس هنر آرایش بودند و کارشان تزئین نروتمندان بود. در ساختن مواد معطر مهارت داشتند و شاه همیشه با جعبه‌ای از مواد معطر بچنگ میرفت و پس از کارزار باروغن‌های خوشبو خود را معطر می ساخت . ۱۳

نیزه‌های سرطلائی
این تفننها نتیجه ثروت عظیمی بود که بدست آمده بود، زیرا بر وایتی هندوستان ۴۶۸۰ تالان و آشور و بابل ۱۰۰۰ تالان و مصر ۷۰۰ تالان و سایر ولایات به تناسب خود مالیاتهایی می‌فرستادند که از آنجمله مصر گندم غذای ۱۲۰ هزار نفر را تأمین میکرد و اهالی ماد دو بیست هزار گوسفند می‌فرستادند و ارمنیان سی هزار کره اسپ تقدیم میکردند و بابلیان پانصد غلام اخته کرده پیش کش می‌نمودند . ۱۴ و کاخهای طلاکوب هخامنشی هر گوشه‌اش از خاک و محصول جایی ساخته شده بود . ۱۵

بدین ترتیب کم‌کم دربار خاندان هخامنشی در انحطاط کامل افتاد و با سرعت رو به انقراض میرفت... از خصائص آن یکی دخالت زنها و خواجه سرایان بامور دولتی است... و دیگری عدم توجه بامور لشکری و خراب شدن سپاه ایران ، درباری که خواجه سرایان و زنان در آن میدان یافته بودند درخشندگی و استحکام و ابهت سابق را از دست داد . ۱۶

تجمل سپاه هخامنشی ، روح سلحشوری را از آنان زدوده بود، ازین جهت وقتی در سال ۳۳۳ قبل از میلاد سپاه اسکندر مقدونی و فالانزهای آن با نیزه‌هایی که بلندی آن به ۱۶ پامیرسید^{۱۷} برابر سپاه ایران رسید، با سر بازانی روبرو شد که همه طلاکوب و مکلل و مذهب بودند بطوریکه بقول کنت کورت واز پس گردونه‌داریوش (سوم) سپاهی به عده ده هزار نفر حرکت می‌کرد، نیزه‌های آنها به نقره مزین بود و نوکی از زر داشت. علاوه بر گردونه مادر و همسر داریوش، ۱۵ گردونه، اطفال شاه و مریبان و خواجه سرایان آنها را حمل میکرد، بعد ۳۶۰ زن او و سپس گنج شاه که آنرا ششصد قاطر و سیصدشتر میبردند . ۱۸

معنی شاه بودن در شکست ایسوس ، «خیمه و بارگاه داریوش مصون ماند. رسم اینچنین بود که فاتح در خیمه منسوب منزل کند . خدمه .. خیمه شاه را ضبط و حمامی برای اسکندر گرم کردند، میزها را چیدند و مشعلها را افروختند، زیرا اسکندر میخواست همان اسباب و تجملاتی که برای داریوش تدارک می شد برای او هم تهیه شود.

... اسکندر وارد خیمه شد، اسلحه را کند و گفت: «برویم در حمام داریوش عرق جنگ را شست و شو کنیم...» وقتی که اسکندر وارد حمام شد و اسباب حمام و تجملات آنرا که تماماً گرانها و کاراستادان صنعت بود دید و بوی عطریات گوناگون که استعمال کرده بودند به مشامش رسید و نیز وقتی که از حمام بیرون آمد و وارد خیمه گردید، بلندی آن و تخت خوابها و میزهای قیمتی و اشیاء نفیسه خیمه را دید و . لباس فاخر مستخدمین درباری داریوش را که در سرمیز باو خدمت کردند بادقت نگریست، رو به دوستان خود کرد و گفت: معنی شاه بودن اینست! ، ۱۹

جالب این است که نمونه های این خیمه ها را در دوره صفوی نیز می بینیم . سانسون گوید: خیمه های شاه سلیمان بقدری وسیع بود که داخل آنها حمامها و حوض های آب وجود داشت، علاوه بر این در خیمه ها باغچه های بسیار زیبا و پر گل یافت میشد ، این باغچه ها را با گلهایی که با خود همراه می بردند می آراستند . ، ۲۰ شاردن نیز در توصیف يك خرگاه پادشاه گوید : چادر شاه در گرگان به طول ۶۰ پا و بمرض ۳۵ پا و ارتفاع ۳۰ پا بود و بر ۵ ستون مدور که با اسبابهای طلائی و شمش توپر طلا و نقره مزین بود تکیه داشت . برنوک هرستون، گویهای شمش طلای توپر قرار داشت و درون آن یکسره زربفت بود . ۲۱

در باب غنائم جنگ دارا و اسکندر گفته اند که طلا و نقره زیاد و لباسهای گوناگون فاخر از خزانه شاه بیرون کشیدند و از خیمه های اقربا و سرداران داریوش نیز غنائم بسیار ربودند - چون زنان حرم و زنان اقربای شاه اسباب تجملی زیاد با خود بدین جا آورده بودند - غنائم بقدری زیاد و سنگین بود که

گرانها را برداشته باقی رادور می انداختند... زنها ازخیمهها بیرون دویدند و مقدونیهها لباسهای آنان را کتفه و زینت های شان را می ربودند، چنانکه برای این زنان جز پیراهن یا آرخالقی نماند، دیودور گوید زنان با دست لرزان زینت های خود را کتفه باموهای ژولیده می دویدند... ۲۲

بنا بر این، وقتی اسکندر از دور برق نیزه های نقره ای و زین های طلا کوب سر بازان و چادر زنان و حرمسرای دشمن را می دید آیا حق نداشت به سپاهیان خود رو کند و بگوید: ای مردان دلیر، بروید و طلاهای این زنان را از دست آنان بر بایید. ۲۳

از سر باز فداکار مسلم است، فرماندهی که نیزه زر کوب داشت، دیگر تا سردار آن سر بازی نبود که در میدان جنگ لیدی، اسب خیانتکار خود را به سردار خود، یعنی کوروش می داد تا از زیر دست و پای سر بازان مصری و لیدی جان بدر برد و خود سر باز کشته شود ۲۴ و به زبان حال این شعر را بخواند:

جان به قربان تو، جان لایق قربان تو نیست

لایق جان تو، قربانی جان، جان تو نیست

بلکه آن سر بازان رزم تبدیل به افسران بزمی شده بودند از قبیل بسوس و نبرزن که بایک دل دو دلبر داشتند، هر چند گفته اند:

رسم یاری نیست بایک دل دودلبر داشتن

یا ز دلبر یا ز دل بایست دل برداشتن

ناخوانمردی است چون جانو سیارو ماهیار

یار دارا بودن و دل با اسکندر داشتن

و بالاخره هم مخدوم خود، داریوش سوم را در زنجیرهای طلا مقید داشتند، ۲۵ و دست آخر او را زخم زدند و گردونه اش را در بیابان رها کردند تا اینکه یک نفر مقدونی که برای رفع عطش به سرچشمه آمد، دید اسبهایی زخم برداشته تلاش می کنند،... در حیرت شد، بعد ناله شخصی را شنید،...

طلا چند زخم برداشته و در حال نزع است ۲۶ و این زخمی ، داریوش سوم بود.

آنطور که نوشته‌اند اسکندر ۱۸۰ هزار تالان از خزانه‌های ایران بدست آورد درحالی که داریوش هنگام فرار، خود نیز ۸۵ هزار تالان همراه برده بود . ۲۷

این روایت را هم داریم که دارا را هر سال، از روم، هزارخایه (تخم) زرین آوردندی هر یکی صد مثقال، و این خراج روم بود که بدو دادندی، چون اسکندر به پادشاهی نشست ، دارا به تقاضای خراج کس فرستاد ، ذوالقرنین (اسکندر) نداد و گفت: مرغی که خایه زرین آوردی بمرد ، ۲۸ و راست گفته بود، این مرغ را خود پادشاهان هخامنشی کشته بودند.

چکمه بامیخ لابد خواهید گفت اسکندر و جانشینانش چه کردند؟
طلا باید عرض کنم که همین طلاها و نقره‌ها کم کم کار خود را کرد و آن سپاهیان سبک اسلحه مقدونی تبدیل به سربازان سنگین سرین تن پرور شدند و پادشاهان سلوکی، عیش و تجمل را پیش گرفتند و آن قدر در فساد اخلاق غوطه ور شدند که همین فساد اخلاق بالاخره کار آنان را ساخت و داشت بیرون آمد از کوهپایه، و پادشاهی ایران بگرفت، و قوم او را اشکانی نام کردند . ۲۹ لابد شنیده‌اید که دارشک و تیرداد پسران فری یاپت از باختر به پارت (خراسان) نزد «فرکلس» والی سلوکی آمدند، و چون تیرداد صباحت منظر داشت و والی موافق عادت زشت یونانیهای آن زمان خواست تمتعی از جمال او برگیرد، این رفتار برارشک بسیار گران آمد، فرکلس را که میزبانش بود شبانه به معاونت تیرداد و پنج نفر نوکرش کشت و پس از آن به قیام برضد سلوکی‌ها عزم خود را جزم کرد ، ۳۰

این نخستین پایه تشکیل دولت مقتدر پارتی بود ، دولتی که سواران آن در جنگ و گریز ، وحشت آور بودند و دین زرگر ، ونبر و ونبره کمان یار تری

بقوت پرتاب می‌شد که به عمقی بسیار به گوشت می‌نشست. و ضربت نیزه‌های پارتی چنان سخت وقوی بود که غالباً تن دوسوار را می‌شکافت. ، ۳۱ چنین سپاهانی به سرداری فرهاد پادشاه اشکانی به جنگ آنطیو خوس ششم پادشاه سلوکی مغرب (۱۴۵ تا ۱۴۴ ق.م) رفتند. اکنون وضع سپاه باقیمانده سلوکیها را ببینید ، به روایت ژوستن:

و تجمّل این سپاه با تدارکات جنگی اش برابری میکرد چنانکه هشتاد هزار نفر سپاهی سیصد هزار خدمتکار داشت و اغلب آنها آشنز بودند: طلا و نقره بقدری زیاد بود که چکمه‌های ساده ترین سرباز میخهای طلا داشت. این سپاهیان، فلزی رالکدمال میکردند که برای آن آنهمه مردمان بجنگ یکدیگر میرفتند. ظرف آشنزخانه از نقره بود و چنان بنظر می‌آمد که این لشکر به جنگ نمیرود بل به سوی مهمانی روانه است. . . درین جنگ سپاه سلوکی شکست خورد، آن تیوخوس کشته شد. فرهاد، دفن شاهانهای برای او ترتیب داد. . . ، ۳۲

به روایت دیودور: وقتی خبر قتل آنطیو خوس به انطاکیه رسید تمام شهر عزادار گردید مخصوصاً صدای ندبه وزاری زنان بسیار بود، سیصد هزار سپاهی در دشت جان سپرد، خانواده‌ای نبود که برای کسی عزادار نباشد. در میان زنان بعضی برای برادر ، برخی برای شوهر یا پسر سوگواری میکردند ، جمع کثیری از دختران و پسر بیچه‌ها که یتیم شده بودند از بی‌کسی‌شان می‌نالیدند، این وضع دوام داشت تا آنکه گذشت زمان - که بهترین طیب است - حدی برای عزاداری آنها نهاد. . .

جسد آنطیو خوس را فرهاد دوم در صندوق نقره به سوریه فرستاد . ، ۳۳

تختخواب بنده نمی‌توانم عامل اقتصاد و زر را دقیقاً در سقوط زریین اشکانیان پیدا کنم ، چه ، مدارک بسیار کم است .

اما شنیده‌ام که در جنگها ، ۲۰۰ ارابه ، زنان و رامشگران سوارناراحل میکردند

پنجم از خواب این تخت خواب بیدار شده است که سپاهیان اردشیر بابکان به پشت دروازه‌های رامهرمز رسیده بودند .

درطبقات ناصری به فساددربار اردوان اشاره ای شده و گوید واردوان - الاصر مردی فضول و مکثار و معاشر بود ، پیوسته به عشرت و لهو مشغول بودی و نشاط کردی ، در ایام او کاری نرفت که ذکر آن توان کرد و او آخر ملوک طوایف بود . و مدت ملک او سیزده سال بود . ۲۵ و این نخستین بار است در تاریخ که عدد ۱۳ صاحب آنرا زده است .

شبدیز و شیرین البته قدرت و شدت سیلاب ساسانی نیز کم کم به بااتلاق فساد و تباهی گرائید ، رستم فرخزاد وقتی برابر سپاه عرب قرار گرفت ، مغیره بن شعبه به عنوان سفیر در برابر او آمد . رستم از غروری که داشت او را تهدید کرد که فردا هنوز آفتاب به وسط آسمان نخواهد رسید که من همه شما را کشته باشم ، مغیره جواب مفصل نداد ، فقط گفت : لاحول ولا قوة الا بالله ، و از آن مجلس خارج شد . ۲۶ رستم وقتی به میدان رفت تمجب میکرد که چرا نیزه اش در برابر مثنی برهنه کند شده است و طی نامه ای به برادرش درد دل میکرد :

اگر نیزه بر کوه رویین زنم
گذاره کنم زانکه رویین تنم

کنون تیر و پیکان آهن گذار

همی بر برهنه نیاید بکسار

همان تیغ کان گردن پیل و شیر

فگندی به زخم اندر آورد زیر

نبرد همی پوست بر تازیان

ز دانش زیان آیدم بر زیان

اما باید گفت تیغ آن سربازانی که همراه اردشیر بابکان به مرو رفتند و هفتاد هزار سر را به میدان مبد اصطخر فرستادند از آن روز کند

در بار پر شکوه را به وجود آورد و سهزار زن را در آن جای داد که یکی از آنها شیرین بود و هزاران اسب در سر طویله بست که یکی از آن نمونه شبدیز بود ، شیرین و شبدیزی که نظامی در باب آنها گفته :

نه شیرین تر ز شیرین خلق دیدم .

نه چون شبدیز شیرنگی شنیدم

تنها یکی از اشیاء بی نظیر دستگاه او تاجی بود که منهاج سراج در باره اش گفته است و آنچه او را جمع شد از ملوک عجم هیچکس نداشت ، اول تاجی از چهارصد من زر سرخ زده بود و یک پاره یا قوت - که طول او یک بدست بود و چون آفتاب درخشان - در آن نشانده و یک هزار دانه مروراید هر یک چند بیضه گنجشک چون ستاره رخشان، آن جمله در تاج و تخت او وضع کرده و آن تاج به زنجیرها از طاق بارگاه او چنان آویخته که چون بر تخت نشستی تاج بر سر او چست آمدی تا بیننده را گمان افتادی که این تاج بر سر او نهاده است . ، ۳۷ خسرو پرویز در سال ۱۸ سلطنت خود ۴۶۸ میلیون مقلال طلا از گنج خانه جابجا کرد که اغلب این ثروت را به سبب وصول بقایای مالیاتی بدون اندک ترخم و رعایتی بدست آورده بود . ۳۸ . هم چنین و ... دوازده هزار زن در شبستان او (خمر و پرویز) بودند از بنده و آزاد ، و در جمله مریم دخت ملک روم ، و بهرام دخت ، و گردویه و شیرین که ماه جهان بود ، کسی به نیکویی او صورت نشان نداده است و فرهاد سپهبد او را عاشق بودست ...

پرویز چون به شکار بیرون شدی ، از چپ و راست پانصد کنیزک ، به مجمرهای زرین اندر ، عودهمی سوختندی ، و هزار مرد فراش بامشک پیرامون آب همی ریختندی تا باد گرد نینگیزد ، ... ۳۹

و کاش این عمل تنها اختصاص به پادشاه ساسانی داشت ، درین مورد متأسفانه کار گذاران هم بردین ملوک بودند ؛ چنانکه آذرماهان ، حاکم

برد که او را نیز مثل آذرماهان مال بسیار بود ، اموال خود را برداشته به خدمت شاه کسری آمد ... پادشاه هندوستان ، انوشیروان را هزار من عود فرستاد ... و ملك كشمير صد جوشن و چهار هزار من مشك از فر فرستاد نزد کسری ، ۴ . این حرفها هر قدر اغراق باشد ، باز هم گویای يك حقیقت هست ، حقیقت اینکه به قول آن حاکم معروف - یحیی بر مکی که عاقبت سرخود را بر سر این حرف نهاد - ۴۱ ثروتها بجای آنکه در خانه های مردم باشد در خانه ایشان جای گرفته بود .

نباید فراموش کرد که یکی از عوامل تهییج سپاه عرب برای تسخیر مدائن ، همین گنجها و طلاها بوده است و وقتی سپاه عرب به مدائن رسید ، سعد وقاص بر آن غنایم دست یافت و چیزها دید بسیار عجب ، از آنجمده اسپه یافت به خزینه اندر زرین ، و بروی لگام و پاردم همه از سیم بافته بگوهرهای الوان و یاقوت و مروارید ، و سواری بروی نشسته ، تن آن سوار از سیم از سر تا پای بگوهرها اندر نشانده ، و يك اشتر یافتند از سیم و او را يك بچه بر پشت از زر ، گوهرها اندر و نشانده از یاقوت و مروارید و زبرجد . دیگر عطرها یافتند اندر خزینه از مشک و کافور و عنبر و عیبر ، کافور را بنداشتند کی (که) نمک است ، تا ایشان را بگفتند کی این کافور است ... باقی غنیمت قسمت کردند ... شصت هزار مرد بود هر مردی را دوازده هزار رسید . ۴۲ و این همه غنایم نصیب سر بازاری شد که بقول همان رستم فرخزاد :

زیبشی و پیشی ندارند هوش خودش نان کشکین و پشمینه پوش

هر گ لابد رستم لباس اینها را مقایسه با لباس خودش

در زیر میکرد که به قول بلعمی «پیراهن و زیر جامه زربفت

بار طلا پوشیده داشت ، و همیانی بر میانش بود که هزار زر

سرخ در آن بود ، و کمبری زرین داشت بگوهرها مرصع ، قیمت آن هفتاد هزار درم بود . ، و در میدان جنگ قادسیه هزار شتر زیر بار بودند که درم و دینار داشتند و شاید تعجب کنید که رستم در آفتاب سوزان جنگ به زیر

که دانست بار آن شتر درم و دینار است شمشیر بزد و تنگ آن بار را برید. بار بر پشت رستم فرود آمد و پشت او بشکست، رستم از درد، خود را در آب رود افکند، هلال دانست که او رستم است، او را بگرفت و سرش را برید و بر سر نیزه کرد و بانگ بر آورد. رستم را کشتم ۴۳ و هم میدانیم که یزدگرد، شاهزاده ساسانی نیز که او را همین رستم بر تخت نشانده بود، هنگام فرار از مدائن، قبل از هر چیز به قول حمزه اصفهانی «هزار طبایح و هزار سگبان و هزار یوزبان و هزار بازاریار همراه برداشت» ۴۴ و در مرو «به آسیایی گریخت... و آسیابان او را بکشت و در آب افکند... و ایذون گویند که آسیابان او را شناخت: یزدگرد وی را گفت مرا مکش تا من ترا توانگر کنم، آسیابان گفت چی چیز دهی؟ وی انگشتری داشت نکین از یاقوت سرخ کاندر جهان چنان نبود، او را داد: آسیابان گفت این چه چیز است؟ مرا چهار درم سیم باید کی (که) مزد این آسیا هر روز چهار درم سیم است، اگر مزد امروزینه مرا دهی ترا نکشم، یزدگرد گفت ای بدبخت این نکین به از خراج پارس و کرمان است! آسیابان گفت من خراج پارس و کرمان ندانم، مرا چهار درم سیم باید، و با وی چهار درم نبود، مرا او را بکشت! و از آن گاه باز هیچ مئی بی چهار درم جایی نرود» ۴۵

مردم ایران که گرد یزدگرد و رستم جمع شده بودند تا شاید در برابر عرب مقاومتی فراهم آید سخت در اشتباه بودند که این با انگشتری هم قیمت خراج پارس و کرمان و آن دیگر با کمربند هفتاد هزار درمی نمی توانستند در برابر شکم گرسنگان با ایمان پایداری کنند، چه به کرات ثابت شده است که آنان که در قنذاق حریر «جا تر کرده اند» کمتر قدمی بفتح طبقات «آسمان جل» توانند برداشت!

نه تنها ساسانیان، بلکه ترکان ماوراءالنهر هم همان زمان از تحمل خود شکست

خوردند، نه شده اند «و قتر ساهمان عرب بمواه عبدالله بن زناد (۸۴ هـ) =

شکست خوردند و فرار کردند ، یکی از زیرجامه‌های زن باقی ماند و بدست عرب افتادند و آنرا دویست هزار درهم قیمت زدند ! « ۴۶ قاتمام »

حواشی و منابع مقاله

- ۱- مولوی گوید حق جواندر مرد خوی زن نهد
او مخنث گردد ... و می دهد.
- ۲- ویل دورانت ج ۱ ص ۵۱۵
- ۳- قاموس کتاب مقدس ص ۷۶
- ۴- ویل دورانت ج ۱ ص ۵۱۸
- ۵- مقصود بانهای پارادائیز است که در حکم پارکهای امروزی امریکا اروپا بوده و کلمه فردوس عربی و پارادیس فرنگی از آن مشتق است ،
اگر فردوس بر روی زمین است همین است و همین است و همین است
- ۶- ایران باستان ص ۲۰۵
- ۷- وقتی که ماندانا دختر آستیاگس با کبوجیه حاکم پارس ازدواج کرد ، شاه ماد در خواب دید که در شکم دخترش تاکی روئید که شاخ و برگهای آن تمام آسیا را پوشید ، تعبیری که مغها ازین خواب کردند این بود که از شکم دختر ، پسری زائیده خواهد شد که دنیا را خواهد گرفت .
(روایت هرودوت) . عجیب اینست که چنین خوابی در اول کار صفویه نیز دیده شده است : نوشته اند شیخ صفی شبلی در خواب دید ، که شاخهای درخت در دست داشت و می نشاند ، هر شاخی که می نشاندی یا از دستش افتادی درختی محکم شدی و شاخ برافزودی و پریر گشتی ، صورت حال با والده گفت ، والده اش فرمود که فرزندان بسیار شود . (روضه الصفا)

۸- کوروشنامه ص ۴۳

۹- ایران باستان ص ۲۷۲

۱۰- کورش کبیر البرشاندور ، ص ۱۵

۱۱- ایران باستان ص ۲۸۴ - ۱۲ - ویل دورانت ج ۱ ص ۴۳۱

۱۳- ویل دورانت . ج ۱ ص ۵۲۵ - ۱۴ - ویل دورانت ج ۱ ص ۵۳۵

- ۱۵ - رجوع شود به مقاله نگارنده تحت عنوان «اقلیم پارس ، در مجله یغما و آسیای هفت سنگ در مجله وحید - ۱۶ - ایران باستان ص ۹۸۹-۱۷ - ایران باستان ص ۱۱۹۵-۱۸ - ایران باستان ص ۱۲۹۸-۱۹ - ایران باستان ص ۱۳۱۶ نقل از پلوتارک . ۲۰ - سفرنامه سانون ص ۱۱۱-۲۱ - شارون ج ۸ ص ۳۴۹-۲۲ - ایران باستان ص ۱۳۱۳-۲۳ - ایران باستان ص ۲۳۰۹-۲۴ - رجوع شود به ایران باستان ص ۳۶۰ ، و آسیای هفت سنگ ص ۲۷ ، و مقاله نگارنده در قهرمانان تاریخ ایران ص ۱۴ ، و ذوالقرنین یا کورش کبیر ص ۱۱ . ۲۵ - ایران باستان ص ۱۴۴۰ - ۲۶ - ایران باستان ص ۱۴۴۳ - ۲۷ - ویل دورانت ج ۱ ص ۵۳۵ ، در ایران باستان آمده است که اسکندر ۴۰ هزار تالان شمش زر و ۹۰ هزار تالان « دریک » از خزانه های داریوش ضبط کرد . ۲۸ - زین الاخبار ص ۲۸۲-۲۹ - زین الاخبار ص ۲۸۲-۳۰ - ایران باستان ص ۲۱۹۸-۳۱ - ایران باستان ص ۲۳۰۹ و ۲۳۱۴-۳۲ - ایران باستان ص ۲۲۳۶-۳۳ - ایران باستان ص ۲۲۳۹-۳۴ - ایران باستان ص ۲۶۵۹-۳۵ - زین الاخبار تصحیح عبدالرحی حبیبی ص ۱۵۳-۳۶ - تاریخ الاسلام سیاسی ص ۱۶۷-۳۷ - طبقات ناصری ، ص ۲۰۲-۳۸ - لغت نامه دهخدا - ۳۹ - مجمل التواریخ و القصص ص ۷۹ و ۸۱-۴۰ - بحیره ص ۱۷۰-۴۱ - آسیای هفت سنگ ص ۲۸۱-۴۲ - ترجمه طبری بلعمی ، نسخه عکسی . ص ۱۷-۴۳ - اناهیتا ، ص ۳۷۷-۴۴ - رجوع شود به مقاله نگارنده تحت عنوان «فتح کرمان بدست عرب ، نشریه فرهنگ کرمان ۱۳۳۳ ص ۳۴-۴۵ - ترجمه طبری بلعمی ص ۹۴-۴۶ - طبری ج ۳ ص ۲۲۱